

سندجش و داوری

دختر جام - امسال همزمان با آغاز سال، چند مجموعه از اشعار شاعران جوان و نواندیش و نوکاو انتشار یافت. این دیوانها نتیجه رنج و تلاش و محصول ذوق و اندیشه جوانانی است که از سالها پیش راه دیگری را در شعر فارسی دنبال میکنند کم کم دیوان های پرطنطنه، «اساتید»، «فلان الشرا و بهمان الملك و السلطنه ها». جای خود را میدهند باین مجموعه ها و دیوانها که بی سروصدا و خاموش، با فروتنی منتشر میشوند و از پس و پیشان بوق و کرنا و دهل گوش مردم را نمیآزارد، خودشان جوانه میزنند و میشکفته و بار میدهند.

از خصائص آن «اساتید»، (که از نزدیکان و مروجین و دوستداران اشعار القاب مفعف و بزرگ میگردند و امیران سخن بودند) این بود که فقط دو سالنها و محافل محدودی که در عین حال «فاخر و متشخص و متمین و غیره»، بود رواج مییافتند، یا بچرب زبانی و سفارش، شعرشان را بیک یا چند «خواننده»، خودمانی همان محافل «فاخر و متشخص و متمین»، میرساندند و آن خوانندگان نیز دست و پا شکسته، آن آثار گرانهای «فاخر و متمین و غیره»، را از طریق رادیو بخورد مردم میدادند و پس از چندی آن آثار فراموش میگشت با در صفحه ای پر خراش و متروک ولی «فاخر و متشخص و متمین و غیره»، برای ابد با یگانی میشد و مردم آن آثار و صاحبان آن را از یاد میردند زیرا نسخه های اصلی آن غزلها و قصیده های بی حال و بیروح در کتب سعدی و حافظ یا دیگر بزرگان سلف در دسترسان بود و دیگر نیازی باین کپیهای بدل از

اصل و وضوهای بدل از غسل با تیمم های بدل از وضو «قربه الی اله»، نداشتند زیرا اگر نمیتوانستند حق - بازی و مکروفتنهای آنانرا دریابند و در پشت این بزرگ و آرایش چهره حقیقی صاحبان اصلی را به بینند بالاخره کم و بیش حس میکردند که «اینها» آنچه هائی که بدر درشان بخورد، نیست این از خصائص آن ملقب به «امیران سخن»، بود ولی از خصائص این شاعران جوان، این امیران بی لقب، اینست که آرام و باعنائت و فروتنی تمام، بی هیچ بوق و کرنا، آثار «ناچیز»، شان که از آن گونه «فاخر و متشخص و متمین و غیره»، نیست انتشار می یابد و خریداران اش هین مردمند، همین مردمنگه احیانا نام آن «اساتید»، را هم نشنیده اند.

دختر جام، مجموعه ای است از پانزده شعر شاعر جوان و از چند نادر نادر بود که پا ده صفحه مقدمه ۳۸ صفحه متن با پشت جلد زین بقااست و زیبایی طبع و منتشر شده است.

نادر بود تقریباً هفت هشت سال پیش در یک مجله سیاسی و هنری که اکنون منتشر نمی شود «مردم معرفی شد» و شعری از او بنام «رقص اموات»، برای نخستین بار نشر یافت. آن شعر، با وجود اینکه بقول خودش نیاز بتجدید نظر داشت، برای او آینه خوبی را نوید میداد. از آن پس تاکنون آثار این شاعر که در مجلات و ژین و هنری به تفاریق منتشر شده، نشان داده که وی روز بروز در راه کمال و ترقی گام برداشته است. و امروز در طی مراحل کمال بسوی آینه خوب نوید بخش خویش همواره پیش میرود.

وی، درین ایام بحق در طراز اول از شعرای متجدد و نوپرداز قرار

گرفته و بختگی آثارش میرساند که بکنجینه غنی و پر ارزش شعر گذشته پارسی دست دارد ولی برخلاف بعضی از نوپردازان شعر گذشته پارسی بر آثار او آنچنان سایه نینداخته که رنگ هنرش را دیگر کند و تحت تاثیر بگیرد.

بدین معنی که هم احساسا از خودش است و هم بیان و تعبیرات. مانیتوانیم معین کنیم که وی چقدر از ادبیات مغرب زمین مخصوصاً فرانسه الهام میگردد و شاعران فرانسه تا چه حد بر او اثر گذاشته اند ولی آنچه بچشم میخورد اینست که این شاعر بدین کنجینه تیز راه دارد.

ممکن است این فکر برای ما از اینرو پیدا شده باشد که می بینیم وی شاید حتی يك تعبیر کهنه و متداول گذشته شعر ایران در آثارش نیست. و این در هر صورت برای شعر امروز فارسی مغتنم است.

این شاعر بخوبی توانسته است خود را از تکرار و ابتدال، که دشمن - ترین دشمنان هنر است، دور نگه دارد و همیشه از سرزمینی که خود بدانجا رفته است برای ما خبر بیاورد.

تعبیرات و استعاره های او همه از آن خودش است و خوشبختانه اغلب روشن و صریح و گویا و لطیف و شاعرانه است و مقصود شاعر را به خوبی میرساند و باز برخلاف بعضی از سرایندهگان متجدد. تعبیراتش کمتر گنگ و نامفهوم است که مغل غرض اصلی از تشبیه و استعاره باشد.

مگر مقصود ما از يك تشبیه و استعاره چیست؟ مگر ما وقتیکه نگاه را بیابان میکنیم نیخواهیم خواننده یا شنونده بفهمد که آن نگاه چگونه بوده است؟

اگر نمیخواهیم بفهمد بهتر اینست که چیزی نگوییم.

بعضی طوطی و آرا موخته اند که هر چه بشر رو بتکامل و غنای تمدن برود، قدم بقدم، هنرش نیز کمال مییابد و از سادگی و بسطی، بسوی عشق و ابهام میگراید و بفرنج تر و عمیقتر میشود، و دیده اند که مثلا هنر تماشای از ابتدای تمدن، تا کنون، از حالت خطوط کج و موج و نقوش ابتدایی بدنه و دیوار غارها بحالت آثار امپرسیونیست ها و اخیاناً کویستها تغییر و تکامل یافته است و نیز دیده اند که مثلا شعر فارسی از سادگی و بساطت اشعار فرخی سیستانی، بمعمق و علو آیات آسمانی حافظ انجامیده است، بنابراین با خود میگویند. در این زمان که قرنها از حافظ گذشته، ما که شاعریم باید بقینا شعرهایی بگوییم که اقلاً از شعرهای حافظ بفرنج تر و عمیقتر و عالیتر باشد. تا اینچا حرفشان ظاهراً پر بدک نیست ولی ... هنگام عمل می بینید حرف ندارند که بزنند، چیزی بارشان نیست حتی ژورنی اندیشه حافظ را ندارند تا چه رسد باینکه ازو عمیقتر هستی را بنگردند ناچار میگویند: پس ما باید چیزهایی بگوییم که دیگران اصلاً نفهمند و چون بیچاره مردم، در اینکه افکار عمیق ایشانرا نمیفهمند، تقصیری ندارند این آقایان بخودشان میگیرند که: ما پرزیمینهای دوردست اندیشه و احساس سفر کرده ایم و شما که نمی فهمید هنرمند نیستند و درک ما را ندارید، ما که هنرمندیم احساس و اندیشه مان از شما بیشتر و بیشتر و عالیتر است قرن های آینده حرفهای ما را میفهمند و حال آنکه شاید اصلاً (زیرا چنین مینماید) هنری ندارند، حرف تازه ای ندارند، لاجرم چیزهایی خیلی «بفرنج و عمیق»، تحویل مردم میدهند که شبیه زوزه هائی است که آدم شها در بیابان میشوند و مردم نیز بحسرت میگویند: آن از شعرای

کهنه مان و این هم از شعرای نو، و از شعر نوسر میخورند یا دنبال آثار بازاری و عامیانه میروند.

این شاعران خیلی عمیق و پیش رو اشتباه میکنند سرنا را از آتشش باد میکنند، حق ندارند از مردم کله کتند که چرا قدر ایشانرا نمیدانند، مردم بالاخره دیر یا زود متوجه قضا یا میشوند فقط برای اندک مدتی میتوان خلق خدا را فریفت، و وقتی خواهد رسید که برده های فریب بالا زده شود، فقط هنر حقیقی و شعر اصل و منزه و خوب که از رنج و خوشبهای حقیقی تر و اصل تر سرچشمه گرفته باشد و بزبان معمول و متداول باشد جای خود را باز میکند و از میان این هرج و مرج عجب راهش را میکشاید و پیش میرود.

آثار شاعران چند نادر نادر بود از بسیاری جهات، ازین نوع است امروز او احترام و حیثیتی شایسته و بحق دارد، او از نظر شیوه کار دنباله راه دکتر خاخری و فریدون توللی را گرفته است و باتوانائی تمام پیش رفته است، هرگز مقصود ما این نیست که از آنها تقلید کرده است بلکه ما باید گفت این همان راهی است که آندو نفر میروند و بعضی دیگر نیز رفته اند و نادر بود با آنکه کارش را از آن دو پایه راهی ایشانرا کرده است بخوبی و روشنی استقلال نشان میدهد و امر از سخن نغزش سخن خاص است که از لحن آناه و شاعر متمایز است و در میان جوانان دنبال کنندگان و پیروانی دارد این شاعر در سال گذشته نیز دیوانی بنام: «چشمها و دستها»، با مقدمه مبسوطی منتشر کرده است و امسال نیز این دفتر شعرش «دختر جام»، با مقدمه دیگری نشر یافته که در آن راه خود را نشان میدهد و شامل چند نکته است یکی بیان اقبال عمومی اشعرتو و دیگری دوسه توضیح با اخیانارفع ابهام و اشتباه مقدمه کتاب سابقش و مطالب

دیگری که درین مقدمه بپشم میخورند جواب حملات کهنه پرستان است بشعر نو و میتوان گفت که مقدمه دختر جام نادر بود تقریباً پاسخی است ب مقدمه دوم تنه طوقان مشیری.

از نظر فرم، اشعار نادر بود غالباً در قالب همان چهار یا چند باره هائی است که متداول است فقط گاهی بمناسبت بیان مقصود او زبان کوتاه و بلند اختیار شده است. شاعر اصرار ندارد که مصرعها تساوی طولی داشته باشد شمری در بعضی تقارب یا تدارک شروع کرده است مثلاً این شعر: (ملال صفحه ۴۷ دختر جام)

جهانا افسون تو امی اثر شد
نگیرد مرا جذبه مهر و ماهت
نه آن زعفرانی فروغ غروب
نه آن املگون پرتو صبحگاهت
شاعر برخلاف کار شاعران گذشته اصرار ندارد که تا پایان همه مصرعهای این شعر چهار بار «قولن»، باشد (چنانکه دو بیت فوق است) زیرا بی فاصله می بینیم بند دوم این شعر چنین است:

جهانا! ملال از تو دارم
ملالی که آغاز و پایان نداود
ملالی که سامان نگیرد
ملالی که درمان ندارد

که سه مصرع آن هموزن سه بار «قولن»، است و کوتاه ترا از تمام شعر شاعر در مصرع «جهانا ملال از تو دارم»، جایی که جمله شمری خود را تمام کرده (بحق و چنانکه لازم است) مصرع را خانه بخشیده اگر چه قالب بحر خاتمه نیافته است و اینکار یعنی شکسته آوردن وزن بمقتضای مقصود و معنی و برای هماهنگی ظرف و مظهر و بدعت و ابتکاری است که از نیمایوشیج سرچشمه گرفته و قبل از او دو شعر فارسی چنین کاری سابقه نداشت و هر که بعد از او چنین کند از او پیروی کرده است.

اما يك نکته را نیز باید در اینجا

گفت نیما یوشیج ابا ندارد از اینکه مصرع را مثلا باش باره، فمولن، نیز میزان کند تا مصرعش تمام شود و این گذشتن از حدی است که قدا برای این بحر قرار داده اند ولی نادر بود هنوز چه در این بحر چه در بحر دیگر اگر در کوتا تر آوردن مصرع بخود جواز داده باشد در بلند تر آوردن به مقتضای موقع، اینکار را نکرده است یامن ندیده ام.

اما از نظر تنوع اوزان باید گفت که وزنهایی که او انتخاب میکند خیلی کم تنوع دارد اینجا توضیحی لازم است:

درست است که او برای بیان یک مقصود و مضمون غالبا وزنی انتخاب میکند که موزیک و حالت آن وزن با حالت محتوی آن همساز است و مناسب است یعنی وزن و قالب با محتوی «هارمونی» دارد و نیز درست است که این شعرها که در دودیدوان اوست هر یک در زمانی اغلب با قواصل بسیار زیاده سروده شده است ولی ماکه خواننده ایم و کتاب او را میخوانیم (مناجیها و دستارها) می بینیم از ۳۰ قطعه شعر ۱۷ قطعه آن در یک وزن یا شاخه برکهای آنست هفده شعر از سی شعر بابوزن: «شبهای بکنج خلوت من می گفت»، است بابوزن «در آسمان آبی این چشم ناشناس»، و این نسبت در کتاب دختر جام بالا رفته است بدین معنی که درین کتاب از پانزده قطعه شعر فقط سه شعر است که وزن دیگری دارد و دوازده قطعه دیگر همه در بحر سابق یا شاخه کلهای آنست!

و این حال البته برخواننده گران می آید، گوئی این وزن حزن آلود و نسبتا سنگین پیوسته در گوش شاعر زنک می زند و با اندوه و ملال وی همسایه است.

بدینست از نظر توجه بقافیه هم نگاهی باین دفتر بیندازیم با مختصار باید گفت که نادر پور قافیه را با آن

ارزشی که قدیم داشت نمی شناسد فقط برای اینکه ارتباط و پیوستگی معنوی و آهنگی بعضی مصرعها بیشتر حفظ شود ازین وسیله استفاده میکنند و این طبیعی ترین جای قافیه است و وقتی خواننده شروع بخواندن یک بند از شعر می کند از زیبایی مضمون و لطافت و کشش تعبیرات و الفاظ بقافیه توجهی ندارد فقط هنگامیکه آن بند دارد تمام میشود ناگهان آهنگی میشود که آشناست و بایکی یا دو تا از آهنگهای پیشین هم رنگ و هم صداست و یک طنین دارد اینچنانست که متوجه قافیه میشود و از این ارتباط لذت می برد این نکته را هم باید افزود که گویا شاعر از قافیه فقط هم طینتی را کافی میداند اگر چه در عرف و سنن شعر قدیم تکرار و نادرست باشد مثل قافیه کردن زیستن با گریختن در شعر «گریز».

همه قطعات دختر جام فصیح و دلنشین و خوب است و هر کدام بجای خود دارای حال و کبرائی خاصی است مخصوصا قطعات: «هزاد»، «آخرین فریب»، «انتظار»، «آشنا»، و «باز مخصوصا بیگانه» و نامه که در سطح بهترین شعرهای امروز فارسی است «غزل»، «آشنا»، «درین میانه دارای حالت»، «دیگری»، است آدم وقتی آنرا تمام میکند گوئی یکی از بهترین غزلهای «تاگور» شاعر هنرمندی را شنیده است توفیق و پیشرفت بیشتر شاعر محترم را آرزو مندیم.

تشنه طوفان - تا آنجا که ما اطلاع داریم این نخستین مجموعه ای است که از اشعار آقای فریدون مشیری منتشر می شود. این کتاب شامل ۱۹ صفحه فهرست و مقدمه و ۱۷۵ صفحه متن اشعار است و زیبا و با سلیقه و خوب چاپ شده. برخلاف کتاب دختر جام که سبیدبهاش از سیاهی نوشته ها کمتر نیست بلکه بر آن میچربد تشنه طوفان سبیدی و سیاهی اش متناسب

است و رویه رفته خوب و با صرفه - جوئی طبع گردیده در پشت جلد و در خلال صفحات چند جلوه نقاشی است که بقفیده ما نه بزبانی کتاب می - افزایش دهد و از آن میکاهد نقاشی پشت جلد طرح کنگی از زن برهنه ای است و یک جلد کتاب که بر آن شاخه ای بایک برگ قرار گرفته و باقیش زامن نفهیدم چیست و بر سر هم چه مناسبت بانام کتاب دارد.

این کتاب سه مقدمه دارد یکی از آنها نامه ای است از شاعر بزرگوار و کرانما به شهریار یکی دیگر یادداشتی است از سراینده کتاب آقای فریدون مشیری و در میان این دو چند صفحه را هم آقای دشتی سیاه کرده.

شنیده بودم که آقای دشتی نویسنده است و در اینکار ورزیدگی دارد و نیز آدم منطقی و منصف و گریزان از ابتذال است در ابتدای نوشته وی باین عبارت برخورد:

«دیوان شما راسرا خواننده! و از اشعار رقیب شما که نماینده روح حساس و طبع لطیف شما بود لذت برده»، «در من این امید قوت گرفت که شعر فارسی وارد مرحله تحول شده است.»

کسانیکه مختصر اطلاعی از دستور زبان فارسی داشته باشند و اندکی ذوق (همین ذوق معمولی) نه ذوق فاخر و متمشخص و متعین (غیره) در وجودشان باشد، درمی یابند که آن عبارت ناقص و غلط است زیرا دو فعل «برده» و «خواننده»، فاعل ندارند از لحاظ دستور زبان فارسی (زبان فردوسی و سندی و حافظ و دیگر بزرگان که این مقدمه نویس سنگشان را بسینه می - زنده) معلوم نیست فاعل این دو فعل کیست باید آن جمله ها اینطور اصلاح و تصحیح شود: راسرا خواندم... لذت بردم... و در چند جای دیگر این مقدمه نیز ابهام و تعقید است و جمله ها معیوب.

اما از نظر انصاف و منطقی بودن هم این مقدمه جای حرف دارد آبا از میان اینهمه شعر نوقفط دختر آفتاب (که شعر نیست و معلوم نیست آنرا که سر هم کرده) باید نظر يك نویسنده محقق و منطقی و با انصاف را جلب کند و آبا این نویسنده که می - خواهد درباره شعر نو (که بقول خودش فکر آن از فجر مشروطیت پیدا شده است) داوری کند باید اینقدر از سیر تکامل این فکر غافل باشد و آبا این نویسنده دریافته که شعر نیماد آن نسخه که او داشته ، کاملاً مغلوط چاپ شده ؟

من از «واک دار» چندان خوش نیاید ولی با توجه بمطالب فوق و بسی نکته های دیگر بود که پس از خواندن این مقدمه با خود گفتم : آبا واقعا همین است نتیجه کار و مطالعه يك نویسنده ورزیده و منطقی و با انصاف درباره شعر نو ؟

و اما از نظر گریزان بودن از ابتدال و تکرار بطور کلی محتوی این مقدمه چیز تازه ای نبود ، چه در نفی وجه اثبات همه آنچه هائی بود که قبل ازین بکرات گفته شده است و شاید از نظرامانت و درستی لازم بود بمنابع اصلی اشاره شود .

گفتم شاید این مقدمه خاصیت دیگری دارد ، مثلا راهنمایی است برای درک زیبایی های متن کتاب . بعد دیدم درین مورد هم چنگی بدل نمیزند ، مثلا قطعه «زندگی» که مورد پسند نویسنده مقدمه قرار گرفته از اشعار درجه دوم کتاب است و «میگون» هم با وجود آنکه شعر خوبی است اگر از خوش آهنگی کلمات و لحن اندوهگین که در اواخر شعر است بگذریم از نظر تعبیر تازه و وصف مبتکرانه افتخاری برای شاعر کسب نمیکند .

مثلا : «نرگس از دور تماشا می - کرد» ، دل درمانده ، ز حسرت بققان ، «گریه عاشق مشوقه پرست همه ناله مرغ چمن است» ،

و مانند اینها در قطعه میگون دیده میشود که در شعر گذشته ما نظمانس فراوانی دارد . و گمان نمیکنم خود شاعر محترم آقای مشیری هم معتقد باشند که میگون از بهترین آثار کتابشان باشد بهر صورت منکه چنین عقیده ای ندارم .

مضحکتر از همه آنجا بود که شاعر انتقاد شده بود که چرا در پایان قطعه آسمان از یاس و ناکامی ناله داد !! خیلی عجیب است اگر بعضی «فاخر و مشخص و متعین و غیره» هستند و از زمین و آسمان و داخل و خارج مملکت برایشان نعمت و لذت و شادی و کامیابی میبارد و از شکم مادرشان سرهنک و سرتیپ و استاد دانشگاه و وکیل و وزیر در میآیند ، و از میان امواج ماهتاب ، یا در نگاه قتان یکی از ستارگان ، برای آنان «ظهر و اقصانه میمانندی» میشود و «چشم محبوبی» میباید باشاعر بیچاره ای که شاید در هفت آسمان يك ستاره ندارد چه تقصیر کرده است ؟ (اگر چه این ناله «عشق» است ولی) او باید ناله کند ، این ناله او نیست ، ناله مردم است که از حلقوم شاعر برآمده است و بعد یادم ازین مثل آمد که در یکی از روستاهای خراسان شنیده بودم : سگ سیری که بعد از ظهر تا بستان در سایه دیوار نشسته چه خیر دارد که گویو ترهای صحرا گرسنه اند .

اینجا بود که با خود اندیشیدم : اصولا این کتاب چه نیازی باین مقدمه داشت ، بهتر بود آن مطالب «عبیق و عالی و منطقی و غیره» در یکی از همان مجلات «فاخر و مشخص و متعین و غیره» منتشر میشدند در ابتدای این کتاب .

بازی . . . آقای شهریار ضمن نامه ای که براینده کتاب نوشته اند مینگارند : «آنچه نود شصت هنر واقعی و از هر تعریف و توصیفی بی نیاز است . . .» با این مطلب در مورد

فریدون مشیری کاملا موافقم حقا باید گفت فریدون بگواهی آثارش صاحب قریحه و صاحب درداست و ایندوماه اصلی کار هر هنرمند میباشد نام این شاعر ، همراه با شعرهای دلپسندی ، سالهاست که بگوش مردم آشناست . پس از خواندن این کتاب آدم حق دارد داوری کند که فریدون شاعر توانائی است و هنرش در طریق صحیحی پیش میرود پیدا است که در برگزیدن الفاظ دقت دارد غالبا فصیح و پخته سخن میراند و با آنکه موضوعات شعر او منحصرأ در محور عشق و درد و احوالات عشق میگردد ولی همین حالات را با زیبایی بیان میکند احساسش از خودش و غالبا از در بجه چشم خودش دنیا را می نگرد نه شاعران گذشته .

اگر چه در شیوه بیان و نسج کلام و تعبیرات گاهی (که بندرت هم نیست) رگه هائی از شیوه تعبیر و استعاره و بیان قدها دیده میشود اما در تنبیس مرمزین خوش تراش شعری این رگه ها قابل چشم پوشی است .

گاهی شاید بعلت استغراق در شعر قدیم ، اتفاق می افتد که حتی مصرعی برای او توارد شود مثلا در این دو بیت :

خس بر موج دریای زمانیم
دمی پیدا و دیگر دم نهانیم
بندیشیم از غوغای طوفان

که با دریا دلان دریا دلانیم
که مصرع دوم آن تقریباً همین مصرعی
از سعدی است آنجا که میگوید :

بگفت احوال ما برق جهان است
دمی پیدا و دیگر دم نهان است
و گاهی بخاطر رعایت قافیه اباندارد
از اینکه جمله ای را بطریق شاذ و نا -
در بسا زد مثل مصرع چهارم همان دو
بیتی که شاید صحیح تر با اقلا رایج تر
بود اگر می گفت : «که با دریا دلان
دریا دلیم»

و این از جهت غرابت استعمال

هیبه این مصرع ظهیر است :

من ازان وحشیان بلبانم .
در قطعه وداع که از نظر احساس و بیان قوی است این دو بیت دیده شد :
باتو ایدل که از در پیچه عشق
ماه من را نگاه میکردی
می نشستی و آه میکردی
روز من را سیاه میکردی
باید بخاطر داشت وقتی «را»
علامت مفعول صریح به ضمیر متصل اول شخص «من» وصل شود حرف «ن» از ضمیر حذف میگردد و بصورت «مرا» در میآید در زبان فصیحای متقدم منجمله سعدی و حافظ که شمرشان فصیح ترین و پاکترین شمرهاست . این دو کلمه بصورت «من را» دیده نشده است (با من ندیده ام) و دستور زبان هم درین مورد تصریح داد ، زبان عالیان هم اگر بتوانند گاهی مقیاس باشد ، درین باره چنین است که «من را» نمیگویند و اصولاً ذوق هم در شمر مخصوصاً نمی پسندد بنا بر این بهتر است که از اینگونه انعطافها اجتناب شود .

مشیری از میان شاعران معاصر گویا با آثار شهریار انا پس بیشتری دارد چنانکه تأثیر این شاعر بر بعضی از آثار وی دیده میشود (گذشته از خانلری و توللی که دنبال آنها میروند) این تأثیر را میتوان در قطعات : میگون ، میگون سیل زده ، خزان بهشت ، انتظار و عشق ، احساس کرد و تأثیر قدمای بیشتر در این قطعات مشهود است :
گفتگو ، بیاد او ، عشق ، میگون ، خزان بهشت

بر سر هم اشعار این کتاب همه خوب و دلپذیر و زیباست مخصوصاً این قطعات که بقعیده من در حدود خوبترین شعرهای این روزگار است : کابوس ، برکهای سپید دفتر من ، شعر غم انگیز ، آئینه شکسته ، کاروان ، خورشید ، دریا ، باد ، چه پاییزی است ، آتش ، بادوباران ، راز شب ، آهنگ آشنا ، در آغوش مهتاب و بسیاری دیگر .

آرزو مند ترقی و کمال شاعر محترمیم

کوج - در ۱۰۳ صفحه با مقدمه ای کوتاه از نیما یوشیج و یک جلوه « نقاشی » رنگین در پشت جلد از بهرامی مجموعه ۳۶ شعر از آقای نصرت الله رحمانی است این کتاب اگر فهرست ندارد در عوض چند آگهی دارد که آنرا جبران کند .

سابقاً اگر دیوان شعری از جوانی منتشر میشد همراه با چند مقدمه و معرفی نامه اساتیدی از نوع دیگر بود ، اینکه شاعر کتابش را با نامه ای از آقای نیما یوشیج شروع کرده است نمونه اقبال و استقبال جوانان از شمر نواست . آقای رحمانی یکی دو سال است اشعارش اغلب در یکی دو تا از مجلات هفتگی مرتباً منتشر میشود

شاعران جوان و نو پردازی را که درین روزگار سرگرم کار شعرند و کم و بیش در میان گروهی از مردم اشتها حاصل کرده اند ، بچند دسته میتوان تقسیم کرد : گروه اول کسانیند که چندان صاحب قریحه نیستند یا قریحه درخشانی ندارند ولی با ادبیات گذشته فارسی و احياناً فرنگی آشنائی و انسی تشع آمیز و بهره گیرانه دارند و لنگان لنگان خرکی بمژول میرسانند . دسته دوم کسانی اند که صاحب قریحه و هنرمند و دردمندند . اما چندان انس و آشنائی با شعر و ادبیات گذشته ندارند . آثار این دسته اگر از نظر بیان بخته و رضایت بخش نباشد از نظر احساس و ادراک اعیل است و بهر صورت اگر کوشا باشند و کار خود را دنبال کنند این عیب بر طرف شدنی است و آینده این گروه درخشان است وقتی میگوئیم « بخته و رضایت بخش » البته نه از لحاظ مردم عامی و شاگرد مدرسه هاست بلکه از نظر فن بیان و امکانات زبان است متلاشاً و وقتی این شعر حافظ رامی شنوید :

چو پیش صبح روشن شد که حال مهر
گردون چیست

بر آمد خنده خوش بر غرور

کامکاران زد

با این شعر :
ازلعل تو گر بیا بم انگشتری ز نهار
صد ملک سلیمانم در زیر نگیں باشد
با این :

بروز واقعه تابوت ما ز سر و کنیک
که میرویم بداغ بلند بالایی

با این :
چو آفتاب می از مشرق بیاه بر آید
ز باغ عارض ساقی هزار لاله بر آید

با این :

چو ماه نوره نظارگان بیچاره
زند بگوشه ایروود در حجاب رود
با هزاران شمر دیگر از این شاعر یا قویستان دیگر ، از قدرت بیان و وجود مناسبت و مراقبت و ارتباط لطیف معنوی و اصولاً اگر بشود گفت از « ارگانسیم » بیان آنها احساس رضایت و سیرابی و حظ وافر میکنند میتوان بطور قطع و یقین گفت که آن مضامین و معانی را از این بهتر نمیتوان بیان کرد و اگر کمترین تصرفی و تخییری در اجزای شعر ایجاد شود بزیبائی و ولطف آن آسیب وارد آمده است هیچ کلمه دیگری نمیتواند بجای کلمه ای از کلمات آن شعرها بیاید که بیان را رساتر و کاملتر و زیباتر کند .

ولی بیان این گروه دوم که بر شمریم از این جهات رضایت بخش نیست . کمیکه ذهن ورزیده و مانوس بایبان بخته و سالم قویستان و استادان شمر فارسی داشته باشد این مطلب را هم درک میکنند و هم میتواند موارد ضعف را نشان دهد .

گروه سوم شاعرانی هستند که از هر دو چشمه سیرابند هم صاحب قریحه اند و هم در بیان ورزیده و چرب دست و اما گروه چهارم آنها هستند که نه از این بهره دارند و نه از آن و قصه شان همان قصه « عرض خود و زحمت ما » است
نصرت اله رحمانی از گروه دوم است

و کوچ نخستین مجموعه ای است از اشعار او و مظهر و نمونه ای از نخستین تلاشها و کوششهای وی میباشد.

مسائلی که در شعر او مطرح است، نسبت به بعضی از همکارانش تنوع بیشتری دارد و شعرش تنها وقف، عشق، نیست گاهی مسائل مختلف زندگی در آثار وی منعکس شده است (مثل شعرهای: لوطی، فاحشه، نامه، شهرنو، منادی) و این منقطن میباشد. «عشق» نیز در شعر او غالباً بطرز عریان تری سایه انداخته است بسا قسمتهای فروتر تندیس عشق بیشتر سروکلا دارد ناقصتهای برتر و این در نوع خود گاهی خالی از لطف نیست و اگر از اینهم عریان تر شود شاید شعر رواج بیشتری پیدا کند مثل بعضی شعرهای ابرج.

اگر لازم باشد از نظر فرم و وزن و رعایت بعضی سبب سنن باین کتاب نظر انتقادی بیکنیم شاید مقاله خیلی مفصل شود، همینقدر باید گفت این کتاب می رساند که آنچه شاعر در آخرین صفحه کتاب نوشته است مبنای صمیمی نداد بدین معنی که شاید وی حتی گذارش به «دیباچه شعر کهن»، و مراقبتهای لازم کلاسیک نیتاده که از آن کوچ کند ولی همانطور که گفتیم این عیبی بزرگ و بر طرف نشدنی نیست.

واجب نیست که آدم حتماً «دیباچه شعر کهن»، هم برود (چنانکه بعضی می پندارند) ولی این لازم و واجب است که بیانش ریخته و سالم باشد و این انتظار را میتوان از آینده آقای رحمانی داشت اگر لازم شد بعدها موارد کم توجهی شاعر را نسبت بیانش خواهیم گفت امیدواریم که شاعر در آتی بتواند آثار بهتری بپردازد و نشان عرضه بدارد.

آرزوی جنوب - کتابی است در ۱۰۲ صفحه با مقدمه ای از «دکتر»، علی اصغر... الخ شامل «قطعات پراکنده ادبی»، که بقول مقدمه نویس

با هم بیوستگی کاملی دارد اثر آقای فریدون کار.

اگر بخواهیم مانند مقدمه نویسنده ما هم نان قرض بدهیم باید بنویسیم: «این کتاب در نوع خود در میان مجموعه کتب که تا بحال بزبان فارسی چاپ شده بی سابقه است»، ولی چون ما چنین قصدی نداریم و از کسی هم متوقع سلام و صلوات نیستیم لاجرم داوری ما مثل داوری مقدمه کتاب نیست.

نوشتن «قطعات ادبی» و «آخ و او نهایی هنری»، که تقلیدی مبتذل از ترجمه آثار منظوم و مثنوی فرنگی باشد در عصر آب طلائی قفید بیشتر رواج داشت ولی هنوز هم ادامه دارد و نمونه تکامل یافته آن، آثار بعضی از نویسندگان مجلات هفتگی و ماهیانه از نوع «فاخر و متعین و مشخص و فخر»، است که همه آن «اثرها»، و نویسندگان آنها را کم و بیش میشناسند.

فرقی که «تکه»، های این کتاب با آن «تیکه» هادارد اینست که گاهی در میان «روزهای عشقی» نام مردم، مردم بدیخت فلک زده از همه جا بیخبر هم پیدا میشود که تازه باز اینهم تقلید دیگری است از ترجمه های نوع دیگری ولی فکر میکنم که مردم حالا کمتر گول بخورند و گویا دیگر این خنجرهای چوبین را بدست نمیگیرند.

این کتاب علاوه بر آنکه بقول مقدمه نویس... ترکیبات و جمله ها و فکر و احساسی که در قالب کلمات (آن) ریخته شده است، رسا و بلیغ و ریخته، و غیره است دارای ایسن حسن نیز میباشد که یکی از صنایع بدیعی را که مرحوم و متروک شده بود بنحو جالبی احیا کرده است و آن صنعت زیبایی «تمویض المشوق» است زیرا می

بینیم در قطعه اول کتاب مشوقه نویسنده «و انلیا»، است و دیگری نیگردد که و انلیا جای خود را بیک مشوقه معصری بنام «راحله» میدهد

باز راحله تبدیل به «نلیا»، میشود که ایندفعه گویا در اوج انبر پشم ریخته و «و انلیا»، ی آن رفته ولی بعد می فهمیم که هنوز کاملاً وا نرفته زیرا بعد دوباره صاحب و میشود (و این دگرذیسی و تغییرات مانند حالت اسماء، ست عربی است زیر تسلط عوامل رفع و جر و نصب) بعد کم اینها میروند و مشوق دیگری میآید بنام «ناریا»، و بعد بالاخره نوبت «مارتا»، میرسد جل الخالق.

وقتی دختران مداوس ایسن «قطعات پراکنده ادبی»، را (که «با هم بیوستگی کاملی دارد»،) میخوانند باخود میگویند: «به این نویسنده چندان مشوق دارد»، حشش بود نویسنده تصویرری هم از قده و قامت رشید! و اندام ورزیده و متناسب خود و یک نوار هم بر او صدای دلپذیر خویش همراه کمالات و معرفتهای کتاب میگرد که دخترها سبب پیدا شدن اینهمه مشوق را بدانند.

یکی از نکات جالب کتاب اینست که همیشه مشوقها میآیند. و بسرو کول نویسنده بالا میروند و او را سیراب میکنند و اینهم از خصائص دلپذیر این عهد و مخصوصاً این مسلک است. نویسنده بکجا بیک از مشوقه های خود میگوید: «من ناجی تو، معلم بزرگ تو، و بقول خودت خدای تو بوده ام»، بدنیست کسیکه کتاب «خلط ننویسیم»، را گردآوری کرده باین مطلب توجه میداشت که «ناجی» بمعنی نجات یافته، نجات یافته است نه بمعنی نجات دهنده چنانکه از نحوای نوشته وی بر میآید «دکتر»، علی اصغر... الخ در مقدمه کتاب مینویسد: «قطعات این کتاب میتواند نمونه خوب و جامعی! برای مطالعه جوانهای ما باشد»!

ولی... عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو، باید در نظر داشت که ورق بزیند

توانسته اند مانند کمال الملک که آثاری مانند تالار آینه، آبشار بس قلعه، عمارت شهرستانک، حوضخانه عمارت گلستان کشیده است آثاری بوجود آورد و آن نقاشی که در عهد مغول بادرهم ریختن امیدها و لگد کوب شدن آرزوهایش بطرف مجلس عیش و عشرت توجه مینماید هرگز قادر نیست تابلویی که در زمان سلطنت صفویه که سعی شده برای احیاء غرور ملی از مجالس شاهنامه نقاشی شود درک نماید.

همانطور که تابلوهای آوردن زنی گدا، مجنون بسته بزنجیر را بخیمه لیلی کار میرسد علی و جنگ بر روی رود جیحون، باردادن تیمور در هنگام جلوس سلطنت و حمله لشکریان تیمور بشهر خیوه کار استاد بهزاد و آثار آقامیرک شاکردوی و همچنین کارهای خواجه عبدالصمد شیرازی، سلطان محمد ولایت، محمد یوسف اصفهانی و رضاعباسی و معین مصور و محمد زمان، مظفر علی و حبیباله مشهدی، شیخ محمد شاه کاظم یا محمد کاظم، شیخ محمد

مفهوم هنر

محمد علی شیخزاده ابوالحسن غفاری با تابلوهای شیران، کوه های البرز و دماوند استاد کمال الملک فرق فاحش دارد.

در نقاشی قدیم هیچگاه طبیعت آنچنان که بوده نمایش داده نشده است صورت انسان همیشه نیم پهلو یا نیم رخ است و بیوسه سعی شده است که این انسانها دارای دو چشم بادامی و ابروی کمان و دهان غنچه مانند داشته باشند و در نقاشی قدیم ایران صورتهای حالتی را نشان نمی دهد در هیچیک از تابلوها خنده یا گریه مجسم نگردیده است در صحنه طبیعت نقاشی های قدیم همیشه بهار مجسم گردیده است و درختان که ترسیم میگردد بر از شکوفه و گل است منظره برف زمستان و تابستان و پاییز را در این نقاشی ها راه نیست در نقاشی قدیم با اصول دور نما توجه نشده است در این نقاشی صورتهای همه یکنواخت و صاف است چهره ای با چروک نشان داده نشده است هیچگاه تنب های مختلفی دیده

نمیشود تمام آدمها دارای یک قد هستند دماغها یک اندازه است و حتی مثلا بین زن و مرد تفاوتی نیست در نقاشی قدیم هیچگاه کودک دیده نمیشود در مینیاتورها پیرزن وجود ندارد در حالیکه کار نقاشان فعلی ما که اغلب شاگردان کمال الملک هستند با آثار استادشان فرق دارد با اینکه نقاشان فعلی ماهنوز سنت های دیرین نقاشی را پیروی میکنند باز هم کسانی هستند که از شیوه امپرسیونیست و یا از سبکهای مدرن تر پیروی نموده و آثاری بوجود آورده اند. **نا تمام**

سنجش داوری

بقیه از صفحه ۲۶

این کتاب با مطالب و عکسهای پرو پاچه لغت و بزرگ و آرایش، اگر بدر آنچه مقدمه نویسی گفته است نخورد، اقلا بدر این میخورد که بعضی از دختر مدرسه ها مبلغ ۳۰ ریال سواکنند پس بد مطلق نباشد در جهان ولی با توجه بهمه اینها باید گفت که این کتاب از اشعار نوبسته آن بهتر است.

۴۰۰ دایم

ما آدمیان بر فلک هستی ایجاد هر یک جو فروزنده شاییم به بنیاد نگشوده نظر؛ بایدمان از نظر افتاد تاریک شود اختر جان در فلک تن آنگونه که گویی نشد از اول روشن ما مردم این شهر چه بی مهر و وفا ایم چندی که درین تنگ سرا بر سر پاییم از یکدیگر اینقدر گریزنده چراییم غفلت زدگانیم بدان گونه که یک سر پیداریمان در دم مرگت میسرا

زین پس چه زیان دارد اگر گوشه نگیریم با هم بنشینیم و غم و هم نپذیریم تا چون دگران در غم و افسوس نیریم کاین شبیه ندارد که همه طعمه مرگیم و زشاخه هستی همه ریزنده چو برکیم من شاعر این قرنم و از رفته نگویم سرمد شده ام تا سخن گفته نگویم آشفته درونم ولی آشفته نگویم خاموش نشینم اگر فکر جوان نیست بی فکر جوان فایده طبع روان چیست؟

صادق سرمد